

یسوع یشفی یوم السبت

¹وَإِذْ جَاءَ إِلَى بَيْتٍ أَحَدِ رُؤَسَاءِ الْفَرِيسِيِّينَ فِي السَّبْتِ لِيَأْكُلَ خُبْزاً كَانُوا يُرَاقِبُونَهُ. ²وَإِذَا إِنْسَانٌ مُسْتَسْقٍ كَانَ قُدَّامَهُ. فَاجَابَ يَسُوعُ وَكَلَّمَ التَّامُوسِيِّينَ وَالْفَرِيسِيِّينَ قَائِلاً: هَلْ يَجِلُّ الْإِبْرَاءُ فِي السَّبْتِ؟ فَسَكَنُوا. ⁴فَأَمْسَكَهُ وَأَبْرَأَهُ وَأَطْلَقَهُ. ⁵ثُمَّ أَجَابَهُمْ وَقَالَ: مَنْ مِنْكُمْ يَسْقُطُ جِمَارُهُ أَوْ تَوْرُهُ فِي بَيْتٍ وَلَا يَنْشُلُهُ خَالاً فِي يَوْمِ السَّبْتِ؟ فَلَمْ يَقْدِرُوا أَنْ يُجِيبُوهُ عَنْ ذَلِكَ.

الرباء والتواضع

⁷وَقَالَ لِلْمَدْعُوبِينَ مَثَلاً وَهُوَ يَلَاحِظُ كَيْفَ اخْتَارُوا الْمُتَكَاتِ الْأُولَى قَائِلاً لَهُمْ: مَتَى دُعِيتَ مِنْ أَحَدٍ إِلَى عُرْسٍ فَلَا تُكَيِّ فِيهِ الْمُتَكَاتِ الْأَوَّلَ لَعَلَّ أَكْرَمَ مِنْكَ يَكُونُ قَدْ دُعِيَ مِنْهُ. ⁹فَيَأْتِي الَّذِي دَعَاكَ وَإِيَّاهُ وَيَقُولُ لَكَ: أَعْطِ مَكَاناً لِهَذَا، فَحِينَئِذٍ تَبْدِئُ بِخَلِّ تَأْخُذُ الْمَوْضِعَ الْآخِرَ. ¹⁰بَلْ مَتَى دُعِيتَ قَدْ هَبْتَ وَأَتَيْتُ فِي الْمَوْضِعِ الْآخِرِ حَتَّى إِذَا جَاءَ الَّذِي دَعَاكَ يَقُولُ لَكَ: يَا صَدِيقُ، ارْتَفِعْ إِلَى قَوْفٍ، حِينَئِذٍ يَكُونُ لَكَ مَجْدٌ أَمَامَ الْمُتَكَيِّينَ مَعَكَ. ¹¹لَأَنَّ كُلَّ مَنْ يَرْفَعُ نَفْسَهُ يَتَضَعُ وَمَنْ يَضَعُ نَفْسَهُ يَرْفَعُ.

¹²وَقَالَ أَيْضاً لِلَّذِي دَعَاهُ: إِذَا صَنَعْتَ غَدَاءً أَوْ عِشَاءً فَلَا تَدْعُ أَصْدِقَاءَكَ وَلَا إِخْوَتَكَ وَلَا أَقْرَبَاءَكَ وَلَا الْجِيرَانَ الْغَنِيَاءَ لِئَلَّا يَدْعُوكَ هُمْ أَيْضاً فَتَكُونَ لَكَ مُكَافَأَةٌ. ¹³بَلْ إِذَا صَنَعْتَ ضِيَافَةً فَادْعُ الْمَسَاكِينَ، الْجُدْعَ، الْعُرْجَ، الْعُمَى، ¹⁴فَيَكُونُ لَكَ الطُّوبَى إِذْ لَيْسَ لَهُمْ حَتَّى يُكَافُوكَ، لَأَنَّكَ تَكْفِي فِي قِيَامَةِ الْآبَرَارِ.

مثل الوليمة العظمى

¹⁵فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ وَاحِداً مِنَ الْمُتَكَيِّينَ قَالَ لَهُ: طُوبَى لِمَنْ يَأْكُلُ خُبْزاً فِي مَلَكُوتِ اللَّهِ. ¹⁶فَقَالَ لَهُ: إِنْسَانُ صَنَعَ عِشَاءً عَظِيماً وَدَعَا كَثِيرِينَ، ¹⁷وَأَرْسَلَ عَبْدَهُ فِي سَاعَةِ الْعِشَاءِ لِيَقُولَ لِلْمَدْعُوبِينَ: تَعَالَوْا، لَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ قَدْ أُعِدَّ. ¹⁸فَإْتَدَأَ الْجَمِيعُ بِرَأْيِ وَاحِدٍ يَسْتَعْفِفُونَ. قَالَ لَهُ الْأَوَّلُ: إِنِّي اسْتَرَيْتُ خُفلاً وَأَنَا مُضْطَرُّ أَنْ أَخْرُجَ وَأَطْرَهُ، أَسْأَلُكَ أَنْ تُعْفِيَنِي. ¹⁹وَقَالَ آخَرُ: إِنِّي اسْتَرَيْتُ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ بَقَرٍ وَأَنَا مَاضٍ لَأُمْتَجِعَهَا، أَسْأَلُكَ أَنْ تُعْفِيَنِي. ²⁰وَقَالَ آخَرُ: إِنِّي تَرَوَّجْتُ بِأَمْرَأَةً فَلِذَلِكَ لَا أَقْدِرُ أَنْ أَجِيءَ. ²¹فَأَتَى ذَلِكَ الْعَبْدُ وَأَخْبَرَ سَيِّدَهُ بِذَلِكَ. حِينَئِذٍ غَضِبَ رَبُّ الْبَيْتِ وَقَالَ لِعَبْدِهِ: اخْرُجْ عَاجِلاً إِلَى شَوَارِعِ الْمَدِينَةِ وَأَدْخِلْ إِلَى هُنَا الْمَسَاكِينَ وَالْجُدْعَ وَالْعُرْجَ وَالْعُمَى. ²²فَقَالَ الْعَبْدُ: يَا سَيِّدُ، قَدْ صَارَ كَمَا أَمَرْتَ

عیسی شفا می‌کند مرد مُستسقی را در روز

سبت

¹و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از رؤسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند. ²و اینک، شخصی مُستسقی پیش او بود. ³آنگاه عیسی ملتفت شده، فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ⁵و به ایشان روی آورده، گفت: کیست از شما که الاغ یا گاوش روز سبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟ ⁶پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

برتری جویی و فروتنی

⁷و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیار می‌کردند. پس به ایشان گفت: ⁸چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس ننشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ⁹پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود، بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ¹⁰بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبان آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین! ¹¹آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویش را فرود آرد، سرافراز گردد.

¹²پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: وقتی که چاشت یا شام دهی، دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن، مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ¹³بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن ¹⁴که خجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به تو جزا عطا خواهد شد.

مثل ضیافت عظیم

¹⁵آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: خوشبحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد. ¹⁶به وی گفت: شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ¹⁷پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت شدگان را گوید: بیایید

وَيُوجِدُ أَيْضاً مَكَاناً.²³ فَقَالَ السَّيِّدُ لِلْعَبْدِ: اخْرُجْ إِلَى الطَّرِيقِ وَالسَّيَاجَاتِ وَالزَّمُهُم بِالذُّخُولِ حَتَّى يَقْلَمَ بَيْتِي.²⁴ لَأَتِي أَقُولَ لَكُمْ: إِنَّهُ لَيْسَ وَاحِدٌ مِنْ أَوْلِيكَ الرِّجَالِ الْمَدْعُوبِينَ يَذُوقُ عَسَائِي.

شروط الإتياع

²⁵ وَكَانَ جُمُوعٌ كَثِيرَةٌ سَائِرِينَ مَعَهُ فَلِئْلَافٍ قَالَتْ: وَقَالَ لَهُمْ: إِنْ كَانَ أَحَدٌ يَأْتِي إِلَيَّ وَلَا يُبْغِضُ أَبَاهُ وَأُمَّهُ وَأُمَّرَأَتَهُ وَأَوْلَادَهُ وَإِخْوَتَهُ وَأَحْوَانَهُ، حَتَّى تَفْسُدَ أَيْضاً، فَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ لِي تَلَمِيذاً.²⁷ وَمَنْ لَا يَحْمِلُ صَلِيبَهُ وَيَأْتِي وَرَائِي فَلَا يَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ لِي تَلَمِيذاً.²⁸ وَمَنْ مِنْكُمْ وَهُوَ يُرِيدُ أَنْ يَبْنِيَ بُرْجاً لَا يَجْلِسُ أَوَّلًا وَيَحْسِبُ التَّفَقُّةَ، هَلْ عِنْدَهُ مَا يَلْزِمُ لِكَمَالِهِ؟²⁹ لِيَلَّا يَضَعِ الْأَسَاسَ وَلَا يَقْدِرَ أَنْ يُكَمِّلَ، فَيَسْتَدِى جَمِيعُ النَّاطِرِينَ يَهْرَأُونَ بِهِ³⁰ قَائِلِينَ: هَذَا الْإِنْسَانُ ابْتَدَأَ يَبْنِي وَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يُكَمِّلَ.³¹ وَأَيُّ مَلِكٍ إِنْ ذَهَبَ لِمُقَاتَلَةِ مَلِكٍ آخَرَ فِي حَرْبٍ لَا يَجْلِسُ أَوَّلًا وَيَسْأَوُرُ، هَلْ يَسْتَطِيعُ أَنْ يُبَلِّغَ بَعْسَرَةَ آلَافٍ الَّذِي يَأْتِي عَلَيْهِ بَعِشْرِينَ أَلْفًا؟³² وَإِلَّا قَمَا دَامَ ذَلِكَ بَعِيداً يُرْسِلُ سَفَارَةً وَيَسْأَلُ مَا هُوَ لِلصَّلَاحِ.³³ فَكَذَلِكَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْكُمْ لَا يَبْنِي بِنْتِزِكِ جَمِيعِ أَمْوَالِهِ لَا يَقْدِرُ أَنْ يَكُونَ لِي تَلَمِيذاً.³⁴ الْمَلِخُ خَيْرٌ، وَلَكِنْ إِذَا قَسَدَ الْمَلِخُ فِيمَاذَا يَصْلَحُ؟³⁵ لَا يَصْلَحُ لَأَرْضٍ وَلَا لِمَرْبَلَةٍ فَيَطْرَحُوهُ خَارِجاً. مَنْ لَهُ أُذُنَانِ لِلسَّمْعِ فَلْيَسْمَعْ.

زیرا که الحال همه چیز حاضر است.¹⁸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را ببینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری.¹⁹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بیازمایم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی.²⁰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم.²¹ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب خانه غضب نموده، به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلّان و کوران را در اینجا بیاور.²² پس غلام گفت: ای آقا، آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است.²³ پس آقا به غلام گفت: به راه‌ها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاج بیاور تا خانه من پُر شود.²⁴ زیرا به شما می‌گویم: هیچکس از آنانی که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد جشید.

شاگرد عیسی

²⁵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت:²⁶ اگر کسی نزد من آید و پدر و مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حَتَّى جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود.²⁷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.²⁸ زیرا کیست از شما که قصد بنای برجداشته باشد و اوّل ننشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوّت تمام کردن آن دارد یا نه؟²⁹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که بیند تمسخرکنان گوید:³⁰ این شخص عمارتی شروع کرده، نتوانست به انجامش رساند.³¹ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اوّل نشسته تأمل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟³² والاّ چون او هنوز دور است، ایلچای فرستاده، شروط صلح را از او درخواست کند.³³ پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود.³⁴ نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد، به چه چیز اصلاح پذیرد؟³⁵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش

شنوا دارد بشنود.